درس پانصد و نوزدهم

تفاوت حالات انسان

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم
بسم الله الرحمن الرحيم

جلسهٔ قبل عرض شد [که] کیفیت حضور صورت علمیه در نزد نفس مجرده به‌نحوی‌که احتیاجی به وساطت وسائل ظاهریه نداشته باشد، به اشراف و رؤیت بر مثال پدیده و حادثه مادی است که برای رائی در عالم مثال پیدا می‌شود. این مسئله همان حقیقت خارجیه‌ای است که فردِ مواجه با آن پدیده و حادثه، در عالم ماده و ظاهر بدون هیچ‌گونه تفاوت و اختلاف اشراف بر آن حادثه دارد به‌نحوی‌که ممکن است فرض کنید در مقام شهادت، اگر شهادت دادن برای این فرد نسبت به مورد قتلی [که] اتفاق افتاده، جایز باشد و این شخص به‌عینه آن مورد را دیده است، این [شخص] می‌تواند شهادت دهد، دقیقاً مانند آن فردی که در هنگام این اتفاق و حادثهٔ قتل در آن مکان حضور داشته [است] و خودش به رای‌العین آن حادثه را دیده [است]، هیچ تفاوتی نمی‌کند. دیدن دیدن است، بین دیدن از بعید و دیدن از ظاهر چه فرقی می‌کند! اگر کشف حقیقت علمیه به‌عینه ـ با این شرط ـ همان‌طور برای آن شخص رائی در آن مکان باشد، برای این [شخص] هم باشد لذا دراین‌صورت دیگر این [شخص] خودش أحدٌ مِنَ الشهود می‌شود، دیگر در منزلش نشسته [است] ولی شهادت می‌دهد که در فلان‌جا قتل اتفاق افتاد، در آنجا سرقت اتفاق افتاد، در آنجا چه و چه.

این مسئله به این نحو است مگر اینکه ما بگوییم که حالا در [بحث] شهادت، باید مسائل ظاهر و امثال‌ذلک هم رعایت شود که آن یک مطلب دیگری است ولی از نقطه‌نظر نفس واقع یکی است و دراین‌صورت برای شخص رائی در اینجا دیگر هیچ تفاوتی معنا ندارد. اگر ما این معنا را خوب متوجه شویم و حقیقتش را دریابیم یعنی خیال می‌کنم به این [نحو] واضحی که برای رفقا ترسیم کردم، دیگر مورد شک و شبهه‌ای باقی نماند که به‌هیچ‌وجه من‌الوجوه، بین این رائی و آن رائی در تلقی آن صورت علمیه هیچ اختلافی به‌اندازهٔ ذرهٔ‌مثقالی دیگر وجود ندارد. اگر این‌طور باشد، حالا ما سراغ اختلاف زمانی می‌رویم. من‌باب‌مثال در هفتهٔ پیش یا در ماه پیش حادثه‌ای اتفاق افتاده است. الآن یک فرد از آن حادثه‌ای که در یک ماه پیش اتفاق افتاده است اطلاع پیدا می‌کند. خب آن حادثه کجاست؟ حادثه‌ای یک ماه پیش اتفاق افتاده، قتلی در یک نقطه از شهر اتفاق افتاده است و من هم در آن موقع مطلع نبودم. آن شخص رائی و عارف و عالم به آن واقعه در آن موقع مطلع نبوده، خب مطلع نبوده است دیگر. یک‌وقت آن قضیه و واقعه را عکس‌برداری و صورت‌برداری می‌کنند

و بعد از یک ماه آن حادثه را به انسان نشان می‌دهند. آن ادراک و احساسی که انسان در موقع رؤیت تصویر نسبت به آن واقعه بدون مونتاژ و بدون ترکیب دارد چه احساسی است؟ و این را هم می‌داند تصویر هم تصویر واقعی است و ساختگی نیست مثل امروزه که درست می‌کنند، مونتاژ می‌کنند و یک سر را برمی‌دارند روی بدن می‌گذارند و یک دم هم برای آن می‌گذارند و از این کارها، نه، این‌طور نیست.

احساس او احساس وقوع چنین مطلبی است. احساس عکس ندارد بلکه احساس وقوع دارد ولی همراه با این احساس وقوع یک حالت بُعد و انعزال بین خودش و این واقعه هم احساس می‌کند. می‌بیند قضیه‌ای اتفاق افتاده است، آن «دِه» در اتفاق افتاده، همان حالت بُعدی است که انسان بین خود و بین [این واقعه می‌کند]، در عین اینکه می‌داند این واقعه هست ولی حضور و احساسش نسبت به این حادثه یک احساس نزدیک نیست بلکه احساس بعید است که قضیه‌ای در یک ماه پیش اتفاق افتاده است و این‌هم فیلم [آن است] اما اگر به او بگویند که تو شهادت می‌دهی بر اینکه این قضیه اتفاق افتاده است؟! می‌گوید: من که نبودم. [بااینکه] دیده است! می‌گوید که این حتماً اتفاق افتاده است اما می‌گویند که خودت بیا و شهادت بده که خودت این را دیدی. می‌گوید که من نبودم، من فیلمش را دیدم. اینکه می‌گوید که من نبودم و فیلمش را دیدم، من خودم در آن قضیه نبودم یک ماه بعد مطلع شدم، خودم در آن واقعه نبودم و یک ماه بعد فهمیدم، خودم در آن واقعه حضور نداشتم، یک ماه بعد نسبت به آن قضیه اطلاع پیدا کردم، این [مطلب] حکایت از چه واقعیتی در نفس ما می‌کند؟ حکایت از این می‌کند که بین نفس ما و بین این واقعه یک حجابی وجود دارد. آن حجاب نمی‌گذارد که ما در آن واقعه حضور فعال داشته باشیم! به‌اصطلاح امروزی‌ها می‌گویند: «حضور فعال در صحنه»! حضور فعال داشتن در صحنه برای ما نیست چون ما یک ماه فاصله گرفتیم، یک ماه از آن حادثه فاصله داریم، «حضور» وجود ندارد، «اطلاع» وجود دارد، «علم» وجود دارد ولی «حضور» وجود ندارد.

چشیدن واقعه برای ما همان‌طوری‌که الآن آن واقعه را با وجودمان می‌چشیم و احساس می‌کنیم، این مسئله برای ما آن‌طور نیست، چرا؟ چون نفس ما با آن قضیه فاصله گرفته است درحالی‌که آن واقعه گذشته است و واقعه‌ای که گذشته است مشمول مرور زمان شده است مانند واقعه‌ای که اتفاق نیفتاده است؛ یعنی در دیدگاه ما بین واقعه‌ای که اتفاق نیفتاده است و واقعه‌ای که اتفاق افتاده است و ما مطلع نبودیم مسئله یکسان است؛ هردو از نقطه‌نظر احساس وجودی دو امر عدمی است. اگر خودمان در این واقعه حضور داشتیم یک احساس دیگری نسبت به این مسئله داشتیم. همان‌طور که شما ساعت پنج در اینجا بودید، [مثلاً] الآن ساعت شش و سی دقیقه است، شما که ساعت پنج در این اطاق و این مدرس بودید الآن حضور خود و ادراک علمی خود را نسبت به این مسئله در وجود خودتان احساس می‌کنید گرچه از آن ساعت پنج الآن یک ساعت و نیم گذشته است ولی الآن آن ادراک را در وجودتان احساس می‌کنید و می‌گویید: آقا من اینجا بودم، من هم اینجا

می‌دیدم که چه کسی بود، فلان رفیق، فلان شخص، همهٔ اینها اینجا بودند اما من که نبودم من نمی‌توانم [شهادت دهم] گرچه من می‌دانم در ساعت پنج آن افراد و رفقا و دوستان اینجا بودند اما من که نبودم.

من اطلاع دارم حتی وقتی که آمدم می‌گویم که این فیلم را بگذارید تا ببینیم از ساعت پنج تابه‌حال چه کسانی بودند و چه کسانی نبودند، چه کسی کجا نشسته بود و چه کسی ننشسته بود! برای من از آن ساعت پنج تا آن ساعتی که ما آمدیم ـ نمی‌دانم پنج و سی دقیقه بود، پنج و بیست دقیقه بود، نیم ساعت ـ تصویر رفقا و دوستانی که در این مدرس هستند را می‌گذارند، من اطلاع پیدا می‌کنم و هیچ چیزی هم غایب نیست، دقیقاً اطلاع پیدا می‌کنم که فرض کنید آقای شیخ ... در اینجا نشسته بود، آقای شیخ ... در اینجا نشسته بود، آقای ... در آنجا نشسته بود، یکی‌یکی افرادی را که سر جاهایشان نشسته‌اند بدون سر سوزنی اختلاف دقیقاً می‌بینم ولی آیا حضور خودم را هم در آنجا احساس می‌کنم؟ نه، احساس ندارم. چرا احساس ندارم؟! چون من آن واقعه و آن حادثه را به‌صورت علمیِ عینی ادراک نکردم و عکسش را دیدم و تصویرش را دیدم ولی نفس آن واقعه در وجود من نقش نبسته است. نفس آن واقعه در وجود من تصویر نشده است و فقط یک صورتی در [من هست].

بله، اطلاعی پیدا می‌کنم، اطلاع من هم دقیق است. عیناً مانند اطلاعی که خود افرادی که در مدرس حاضر هستند نسبت به واقعه دارند [من هم اطلاع دارم] و هیچ فرقی ندارد. فقط یک فرق دارد و آن فرقش بین حقیقت و مجاز است. بین واقعیت و غیر واقعیت است. بین احساس و عدم احساس است؛ احساس وجدانی در حضور و عدم احساس است ولی از نقطه‌نظر صورت علمیه فرق نمی‌کند یعنی این‌طور نیست که فرض کنید افرادی که در اینجا نشسته‌اند آقای کذا را در اینجا دیده‌اند اما تصویری را که من دیده‌ام یک شخص دیگری است، نه این‌طور نیست بلکه همان است، شکلش همان است، قیافه‌اش همان است، همهٔ خصوصیاتش همان است. من که بعد از نیم ساعت می‌آیم و آن فردی که قبلاً در نیم ساعت در اینجا هست و هردو یک مطلب را بدون سر سوزنی اختلاف احساس کردیم ولی آن فرق بین من و بین آن افرادی که در مدرس هستند چیست؟ شما الآن این مسئله را در وجود خودتان احساس می‌کنید. آن [فرق] عبارت است از ادراک نفس واقعیت در نفس و در ذهن که انسان با آن واقعیت اتحاد پیدا کرد؛ اتحاد علمی پیدا کرد ولی برای کسی که نیم ساعت بعد می‌آید و از آن واقعه اطلاع [پیدا می‌کند] آن اتحاد علمی نمی‌آید، معرفت پیدا می‌شود، علم پیدا می‌شود، به تمام جزئیات و خصوصیات آن مدرس و محفل اطلاع پیدا می‌شود ولی آن احساس عینیت و آن احساس واقعیت برای افراد که بعد می‌آیند نیست لذا می‌گویند که عکس نشان می‌دهد که تو این [کار را] کردی، نه‌اینکه من خودم دیدم. تصویر می‌گوید که تو این کار را کردی ولی اگر فرض کنید شخصی در آنجا باشد و خودش حضور داشته باشد، آن یکی بگوید که من این کار را نکردم، می‌گوید که تو نکردی؟! آقا من

پیش تو نشسته بودم حالا انکار می‌کنی؟ من کنارت بودم حالا می‌گویی که نگفتم؟ من کنارت نشسته بودم حالا می‌گویی که آن کار را نکردی؟ اینکه می‌گوید: من کنارت نشسته بودم و تو می‌گویی که نکردی، با آن شخصی که می‌گوید: عکس هست، آن فرق چیست؟ فرق بین عینیت و عدم عینیت است. این [شخص] عینیت دارد و او ندارد. آن احساس وحدت و اقتران واقعی و حقیقی که باید موجب انعکاس حقیقت علمیه در نفس باشد به‌واسطهٔ حضور آن واقعه، حضور آن پدیده، حضور آن حادثه، آن احساس نیست.

تلمیذ: هردو معلوم بالعرض است.

استاد: معلوم بالعرض نیستند. علم درهرصورت معلوم بالذات است منتها آن معلوم بالذاتش یک واسطه خورده است و واسطه‌اش همان صورتی است که بعد نشان می‌دهد، در اوّلی واسطه نخورده است و خود نفس آن معلوم بالذاتی که در ذهن هست بدون واسطه حاکی از معلوم بالعرض خارجی است. هیچ واسطه هم ندارد اما در صورت فیلم یک واسطه خورده است. این فیلم یک معلوم بالعرض در خودش درست کرده است و آن معلوم بالعرض را به من منتقل کرده است، حالا که در سینهٔ من قرار گرفت معلوم بالذات شد. این واسطه‌ای که در اینجا خورده کار را خراب کرده [است]، آن حالت واقعیت و عینیت را این یک واسطه ازبین برده است.

فرق می‌کند [بین اینکه] من فیلم ببینم یا خودم حضور داشته باشم، چرا؟ چون وقتی که من فیلم می‌بینم با یک واسطه آن قضیه را مشاهده می‌کنم. شما که در این مدرس هستید بدون واسطه می‌بینید. پس یک احساس عینیتی در نفس شما هست [که در دیدن فیلم نیست] یعنی می‌خواهم بگویم که دوباره آن معلوم بالذات هم تفاوت می‌کند. ایشان [تلمیذ] به این مسئله خوب اشاره کردند؛ یعنی دوباره آن معلوم بالذات ما با آن معلوم بالذات کسی که از ساعت پنج در مدرس هست فرق می‌کند. صورت یکی است، جزئیات علمیه یکی است و بدون تفاوت است. این‌طور نیست که یکی سفید باشد و آن شخصی که بعد از نیم ساعت هست حالا قرمز شود، نه! همان فیلمی را که از آن اول گذاشتند، این [شخص هم] همان را سفید می‌بیند. این‌طور نیست که عمامه اول سفید است اما وقتی که فیلمش را برای من نیم ساعت بعد [پخش کنند] این عمامه سیاه می‌شود! نیم ساعت گذشته است دیگر! همان است، اگر عمامه سفید است دوباره تا آخر سفید است، سیاه است تا آخر هم سیاه است و همین‌طور سایر خصوصیات هیچ تفاوتی نمی‌کند.

﴿يَوۡمَ تَشۡهَدُ عَلَيۡهِمۡ أَلۡسِنَتُهُمۡ وَأَيۡدِيهِمۡ وَأَرۡجُلُهُم بِمَا كَانُواْ يَعۡمَلُونَ﴾؛[1] اگر روز قیامت زبان بیاید و شهادت بدهد که من در این دنیا چه کردم، آدم چه‌کار می‌کند؟! باید خیلی مواظب زبانش باشد. اگر در روز قیامت ید بیاید و بگوید که من چه کردم، و هَلُمَّ جَرّاً ...، اگر در روز قیامت همهٔ اجزاء بیایند

---

۱. سوره (۲۴) نور آیه ۲۴. معاد شناسی، ج ۷، ص ۱۹۳:
«روزی است که گواهی می‌دهند بر علیه آنها زبان‌های آنها و دست‌ها و پاهای آنها به آن اعمالی که در دنیا انجام داده‌اند.»

شهادت بدهند که ما گاهی خطا و اشتباهی [از ما] سر می‌زد، گاهی شیطان گولمان می‌زد، خلاصه از این مسائل، اگر بیایند آن‌وقت دیگر دراین‌صورت... خیلی روز خوبی است! خیلی! یکی‌یکی اجزا می‌گویند که آقا اجازه هست ما بگوییم که این شخص چه‌کار کرده است؟! آنجا آن‌وقت معلوم می‌شود صورت عینیه‌ای که ما امروز در روز چهارشنبه بحثش را می‌خوانیم، روز قیامت خدمت همه می‌رسیم؛ آنجا کاملاً این مسئله را ادراک می‌کنیم که چطور بِحقیقتِه آن واقعه و پدیده در روز قیامت انکشاف پیدا می‌کند و به حقیقت عینیهٔ خودش ـ نه به علمیه ـ می‌آید و نشان می‌دهد. دیگر کسی نمی‌تواند بگوید که خدایا مونتاژ کردی! خدایا فیلم برداشتی! قبول ندارم، ملائکه دست‌کاری کردند، پرونده ما را چه‌کار کردند و فیلم درست کردند. خدا قشنگ آن واقعه و آن حقیقت عینیهٔ علمیهٔ ذاتیه را که نفس حضور انسان در آن فعل تحقق دارد را نشان می‌دهد.

از اینجا به بعد دیگر مطلب می‌خواهد دقیق شود! به آن شخصی که حضور ندارد کاری نداریم. به من که بعد از ساعت پنج در ساعت پنج و سی دقیقه به این مدرس آمدم کاری نداریم ولی درخصوص آن رفقا و دوستانی که در ساعت پنج در این مدرس بودند و در کنار هم بودند و باهم صحبت می‌کردند، آن احساسی که این فرد نسبت به امر گذشته دارد آیا یک احساسی عینی است یا نه؟ احساس احساس عینی است بااینکه او ازبین رفته است و دیگر الآن از دیدگاه ما مخفی است. به‌هیچ‌وجه من‌الوجوه دیگر این واقعه صورت عینی به خود نمی‌گیرد. چرا؟ چون این واقعه، واقعه‌ای مشمول زمان است. در تحقق این واقعه زمان دخالت دارد چون تدریجی الحصول است. در عین اینکه این واقعه تدریجی الحصول است و الآن ازبین رفته است ولی شمایی که در ساعت پنج در این مدرس بودید به همان کیفیت و به همان حقیقت، واقعهٔ معدومه ـ حالا به‌اصطلاح معدومه می‌گوییم در واقع که در بحث فلسفی معدوم نیست ـ آن واقعه‌ای که ازبین رفته است و دیگر به او دسترسی ندارید، به همان کیفیتی در وجود خودتان احساس می‌کنید که الآن فرض کنید در این ساعت این واقعه را بدون کمترین فرقی احساس می‌کنید. همان را الآن احساس می‌کنید بااینکه الآن یک ساعت و سی دقیقه از آن واقعه گذشته است، الآن ما در ساعت شش و سی دقیقه یا یک ربع به هفت صحبت می‌کنیم. دو ساعت و ربع کم از آن قضیه گذشته است، باید یک ثانیه که می‌گذرد به‌طورکلی نسیاً منسیاً شود درحالی‌که احساس شما نسبت به آن حقیقت علمیهٔ در ساعت پنج به بعد إلی زماننا هذا، کاملاً مانند احساس شما نسبت به آن حقیقت علمیهٔ فعلیه است، هیچ تفاوتی می‌کند یا نه؟ فقط چیزی که هست این است که این زمان را داریم، این زمان را احساس می‌کنیم اما آن نفس حقیقت علمیه تغییر نمی‌کند، چرا تغییر نمی‌کند؟ زود جواب دهید! چون آن حقیقت علمیه با شما اتحاد پیدا کرده است، خودتان حضور داشتید، آیا می‌توانید آن حقیقت علمیه را از خودتان نفی کنید؟! نمی‌توانید! چون نمی‌توانید نفی کنید لذا می‌گویند که در دادگاه هم شهادت بده چون حضور داشتی. قاضی که این حرف‌ها را نمی‌فهمد، فقط می‌گوید که شهادت بده، اگر به او بگویند که چرا؟

چرا وقتی فیلم می‌بینی شهادت قبول نمی‌کنی اما وقتی که شخص باشد [شهادت را قبول می‌کنی]؟ خودش که این [مطلب] اتحاد علمی و عینی را نمی‌فهمد برای اینکه این حرف‌ها سرش نمی‌شود، او فقط منتظر است که سر ماه حقوقش را بگیرد! آن به‌خاطر این است که این معنای ارتکازی در ذهن را می‌فهمد. همه می‌فهمند حتی بچه‌ها هم می‌فهمند که بین انسان و حوادثی که در آن حوادث حضور داشته است اتحادی هست و اگر شیئی با انسان [یا] انسان با یک پدیده علمی اتحاد برقرار کند، دیگر آن اتحاد ثبت هست و دیگر ازبین نمی‌رود و جدا نمی‌شود.

صد سال هم بگذرد دیگر شما نمی‌توانید از خودتان جدا کنید. همان‌طور شما این حقایق را در وجودتان احساس می‌کنید مثل اینکه الآن این وقایعی را که نسبت به آن اشراف دارید را می‌فهمید، بدون کمترین اختلافی به‌اندازهٔ سر سوزن. این معنا را احساس می‌کنید. بنابراین برای رائی فرق نمی‌کند اتحاد با آن حادثه چه در زمان فعلی باشد و چه در زمان گذشته و معدوم باشد، هیچ تفاوتی از این نقطه‌نظر ندارد بااینکه آن حادثه معدوم شده است. اینکه بین خودش و آن حادثه [اتحاد می‌بیند] و همیشه آن حادثه را در یاد خودش زنده نگه می‌دارد، علتش چیست؟ فوراً بگویید! اتحاد با آن حادثه است. وقتی که با آن حادثه به‌واسطهٔ حضور اتحاد پیدا کرد، دیگر این قضیه و واقعه و حادثه در نفس او مندک شده است و متحد شده است و یکی شده است و وحدت پیدا شده است و چیزی که وحدت پیدا کند قابل دو شدن نیست! دیگر جدا نمی‌شود که دو شود، نه! یکی است! الآن شما می‌توانید خودتان را از آن صورت علمیه‌ای که همین الآن برای شما نقش می‌بندد جدا کنید؟ نه، چون وحدت پیدا کردید، نمی‌توانید. اصلاً به‌دست شما نیست، در اختیار شما نیست که آن حقیقت علمیهٔ ذهنیهٔ معلوم بالذاتی که الآن به‌واسطهٔ اشراف شما در این زمان به‌خصوص بر این پدیده خارجیه پیدا شده است را از خودتان جدا کنید، مگر انسان می‌تواند خودش را از صورت علمیهٔ ذاتیه جدا کند؟ انسان نمی‌تواند جدا کند؛ یعنی چه جدا کند؟! یعنی یک‌دفعه برای او حالت نسیان پیدا شود و اصلاً هیچ نفهمد؟! این‌طور که نمی‌شود. شما می‌توانید دستتان را در گوش خود کنید و آنچه را که من می‌گویم نشنوید، این را می‌توانید ولی وقتی‌که گوشتان باز است و صحبت من وارد آذان شما شد دیگر نمی‌توانید خود را از این جدا کنید، دیگر نمی‌شود. تا وقتی‌که انسان چیزی نگفته باشد می‌تواند بگوید که نگفتم اما وقتی که چیزی را گفت، دیگر نمی‌تواند بگوید که من نگفتم، چرا؟ چون او با آن فعل اتحاد برقرار کرده است.

بنابراین به‌واسطهٔ اتحادی که بین انسان و حقایق ـ ولو حقایق ماضی باشد ـ پیدا کرده است، نفس همان اتحادی است که با حقایق فعلیه انسان پیدا می‌کند، چرا؟ چون وجود او با آن حقیقت علمیه‌ای که قبلاً تحقق پیدا کرده است متحد شده است. حالا از اینجا می‌خواهیم سراغ بعد برویم. اینجا محل حرکت ماست. این چیزی را که قبل گفتیم روشن شد؟ کاملاً مانند فعلی است و از اینجا می‌خواهیم سراغ بعد برویم.

اگر همین فعلی که ـ فرض کنید ـ یک ماه گذشته [انجام شده است و] برای شما فیلم و تصویرش را می‌گذارند، احساسی که شما نسبت به این دارید چه احساسی است؟ یک احساس عالمیت است که به این علم دارید در عین یک نوع دوئیت و بینویت بین خودتان و آن فعل. شما که نبودید فقط اطلاع دارید. حالا اگر فرض کنید نفس همین حادثه‌ای که یک ماه قبل اتفاق می‌افتد یک ماه بعد اتفاق می‌افتد و فیلمش را که یک ماه بعد می‌خواهد اتفاق بیفتد برای شما بگذارند، چه فرقی می‌کند؟ هیچ، هیچ تفاوتی ندارد. شما با این فیلمی که الآن برای شما می‌گذارند قضیه‌ای عیناً در یک هفتهٔ دیگر می‌خواهد اتفاق بیفتد مثلاً یک قتلی می‌خواهد اتفاق بیفتند و کاملاً عین همان صورتی که در یک هفتهٔ قبل اتفاق افتاده است را می‌خواهند عیناً در هفتهٔ بعد اجرا کنند و در این مسئله ما شکی نداریم، فیلمی تهیه می‌کنند که شخصی را می‌آورند فرض کنید که قاتلی بوده است، شخص اعدامی بوده است و می‌خواهند اعدامش کنند، این شخص را می‌آورند و بعد با این خصوصیات، یک فرد معیّن دارای خصوصیات معیّن، همان فردی که می‌خواهد هفتهٔ دیگر این عمل را انجام دهد الآن به‌صورت نمایشی آن عمل را انجام می‌دهد و از او فیلم می‌گیرند فقط تنها چیزی که هست این است که او را نمی‌زند، آن زدنش را برای هفتهٔ بعد می‌گذارد، تمام خصوصیات هست. به شما می‌گویند که آقا ما یک هفتهٔ دیگر یک شخص اعدامی و قاتلی را که باید اعدام شود، اعدام می‌کنیم عیناً به همان کیفیتی که شما در این فیلم دیدید و شما در این شک ندارید که این قضیه انجام خواهد شد و می‌دانید بدون سر سوزنی اختلاف به عینه انجام خواهد شد.

شما تا این را دیدید، می‌گویید که ای‌دادبیداد! طرف رفت! نگفتم که دنبال او هستند، کار طرف تمام شد، هنوز او را نکشتند ولی کارش تمام شد، چرا؟ چون می‌دانید دیگر ردخور ندارد فقط تنها چیزی که برای شما هست فقط منتظرش هستید در اینکه این مسئله انجام خواهد شد شکی ندارید، در اینکه به این صورت انجام خواهد شد شکی ندارید، هم این واقعه در هفته دیگر انجام خواهد شد و هم به این صورت و کیفیت انجام خواهد شد، در هردو اینها شک ندارید، فقط تنها چیزی که برای شما هست این است که انتظار دارید، می‌دانید انجام نشده است، صورت علمیه را دارید که قطعاً این صورت علمیه در خارج تحقق پیدا خواهد کرد و از حالا یا خوشحال می‌شوید که یک آدم جانی به قتل رسیده است یااینکه اگر از بستگان و امثالهم است ناراحت می‌شوید، علیٰ‌کلّ‌حال می‌دانید این مسئله هست و در خود صورت علمیه شک ندارید که صورت علمیه واقع خواهد شد ولی در وقوع و عدم وقوع در حال انتظار هستید. دقت کنید فقط همین! مسئله است و چیزی غیر از این نیست.

تفاوت علم و ادراک در خواب و فیلم دیدن

حالا اگر نفس همین قضیه را شما در خواب دیدید، اینکه دیگر فیلم نیست، آنچه را که شما در خواب می‌بینید که هفتهٔ دیگر این مسئله انجام خواهد شد و این مسئله را می‌بینید، وقتی که در خواب به چنین مطلبی می‌رسید از خواب که بلند می‌شوید آیا حالت شما با حالت دیدن این فیلم یکی است یا تفاوت می‌کند؟ می‌بینید فرق کرده است. از خواب که بلند می‌شوید اگر از قوم و خویش باشد دیگر به سر خودتان می‌زنید یا از خوشحالی بالا می‌پرید و می‌گویید که الحمدالله یک فرد خاطی و جانی و قاتل اعدام شد و به جزای خودش رسید. آن حالتی که بعد از خواب نشسته‌اید و آن خواب را دیدید و می‌دانید آن رؤیا صادقه است و در این مسئله هم شکی ندارید، یک پله از این حالتی که با فیلم دیدید می‌بینید به وجدان و تحقق آن صورت علمیه نزدیک است. حال شما وقتی که در خواب دیدید با حال شما وقتی که بیدار شدید فرق می‌کند، وقتی که در خواب دیدید حال شما حال انتظار نبوده است بلکه در واقعیت بوده است اما وقتی بیدار می‌شوید این حال برای شما پیدا می‌شود پس حال شما بعد از بیدار شدن با حال شما در خواب فرق می‌کند؛ یک پله نزدیک‌تر شد!

حال شما در وقتی که فیلم را می‌بینید یک حال انتظار برای انجام این [قتل] می‌شود بااینکه در دلتان می‌گویید که شاید یک بدائی پیدا شود و طوری بشود. حالتی را که خواب می‌بینید و از خواب بلند می‌شوید [با خود] می‌گویید که آن چیزی را که من در فیلم دیدم الآن احساس دیگری با آن دارم. من دیشب در خواب چنین قضیه‌ای را دیدم کمی هراس [برای شما پیدا می‌شود]، این هراس برداشتن برای این است که یک پله به آن واقعیت و حقیقت مسئله نزدیک شدید اما حال خودتان را با آن وقتی که خواب می‌بینید مقایسه کنید؛ یعنی چه؟ یعنی صورت برزخی می‌بینید، آیا آن حالتان با این یکی است یا نه؟ آن نفسِ واقعیت است و شما در خواب در نفس واقعیت صورت خارجیه قرار دارید لذا در آنجا آن حقیقت علمیه و عینیه بحقیقته در خواب برای شما مجسم است.

امام علیه‌السّلام که الآن دارد اخبار می‌کند از قتلی که یک هفته بعد اتفاق می‌افتد، کدام‌یک از این سه قسم را دارد؟ آیا فقط فیلمی به او نشان دادند؟ آیا مانند کسی است که خوابی دیده است و حالا از خواب بلند شده و منتظر است؟ می‌بیند چیزی هست، [می‌گوید که] من یک چیزی دیدم منتها در خواب و در یک عالم دیگر ـ حالا یا مکاشفه یا... ـ دیدم. در یک وضعیت دیگر دیدم. یا مانند کسی است که الآن خواب می‌بیند یعنی آن احساس و آن وجدانیت و شهود فردی که رائی در منام است، همان حال برای امام علیه‌السّلام است که خودش در آن حقیقت و واقعیت هست؟ وقتی از امام سؤال کنیم، می‌گوید: نه، اصلاً من الآن در این واقعه قرار دارم، یک هفته بعد انجام می‌شود ولی من الآن در آن واقعه قرار دارم، این [قضیه] چطور می‌شود؟ وقتی

از امام سؤال کنید نمی‌گوید که یک هفته بعد اتفاق خواهد افتاد و حالا ببینیم می‌شود یا نه، یا لولا البداء می‌شود [بلکه] می‌گوید که من الآن این قضیه را می‌بینم و احساس می‌کنم، شما الآن مرا نمی‌بینید؟ من هم الآن این قضیه را می‌بینم.

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلّم در مدینه و مسجد تشریف داشتند، افراد در جنگ موته رفته بودند، [جنگ] موته‌ای که قضایای جعفر [طیار رخ داد]، هر کسی در آنجا از اسب به زمین می‌افتاد پیغمبر مثل رادار [قضیه را بیان می‌فرمودند مثلاً] الآن جعفر به زمین افتاد، عَلَم را دیگری برداشت، آن شخص افتاد عبدالله بن رواحه برداشت و...[1] این‌طور نیست که پیغمبر بگوید که الآن جبرائیل می‌گوید که او از اسب افتاد! نه! می‌گوید: الآن می‌بینم که جعفر افتاد! یعنی چه؟ یعنی من الآن در آن معرکه حضور دارم. این احساس رسول خدا در قضیه‌ای که نیست ـ اختلاف دارد ـ نفس همان ادراکی است که بعداً می‌خواهد اتفاق بیفتد. هیچ فرقی نمی‌کند یعنی در ادراک دیگر فرقی نمی‌کند؛ یعنی اگر از پیغمبر بپرسند جنگی که هفته یا ماه دیگر ـ نه الآن ـ بین اینها و هوازن یا بین اینها و خیبر اتفاق می‌افتد ادراک شما با ادراکی که الآن از موته می‌گویید دوتا است؟ می‌فرماید: نه، یکی است. درحالی‌که هنوز اتفاق نیفتاده است و عدم است. چطور ادراک رسول خدا [نسبت] به امر عدمی و امر وجودی یکی شد؟ این برای چیست؟ إن‌شاءالله برای جلسهٔ بعد باشد.

تلمیذ: چه معیاری برای تشخیص بین مکاشفه و عالم علم وجود دارد؟ چون فرمودید: مرحوم انصاری فرمودند که آنچه در نجم الثاقب آمده است در واقع در عالم مثال بوده و در عالم علم نبود، چه معیاری وجود دارد؟

استاد: آمدی جانم به قربانت ولی حالا چرا؟! این را باید شما یک ساعت پیش اشکال می‌کردید، نه حالا که هیچ نایی برای [بحث وجود ندارد]! إن‌شاءالله این‌هم می‌آید.

تلمیذ: مثال خواب در سال گذشته با سال آینده فرقی ندارد؟

استاد: نه دیگر. احساس کسی که در خواب هست احساس کسی است که در خواب هست نه وقتی که بیدار می‌شود. آن احساسش در قضایایی که می‌بیند با آینده فرق می‌کند؟ نه.

تلمیذ: نه گذشته خواب می‌بیند که ...

استاد: احساس کسی در وقتی که خواب می‌بیند.

تلمیذ: امام دائماً در گذشته هم حضور دارند؟

استاد: در تمام عوالم وجود از ماسوی‌الله حضور دارد و خواهد داشت.

---

[1] . الخرائج و الجرائح، ج ۱، ص ۱۷۷.

تعریف عارف کامل

تلمیذ: عارف کامل چطور؟

استاد: آن [عارف] هم وقتی به آن مرتبه برسد همان ادراک برای او پیدا می‌شود. کامل! یعنی کسی که نفسش با نفس امام اتحاد پیدا کرده است و به وحدت رسیده است او هم همین‌طور است. لذا می‌فرمایند:

إنّی و إن کنتُ ابن آدمَ صورةً *** ولکن فیّ معنیً شاهدٌ بأبوّتی

تلمیذ: به تمام عوالم در آنِ واحد توجه دارند؟

استاد: نداشته باشند که فایده ندارد. در عین حضور، حضور یعنی توجه منتها یک مطلب دیگر هست که آیا آن توجه را به نفس می‌آورد یا نمی‌آورد، آن [مطلب] دیگر در اختیار خودش هست. اگر این مسئله روشن و حل شود دیگر تمام روایاتی که حکایت از علم امام می‌کند و تعارضاتی که در این روایات موجود هست، اختلافی که شده است مانند سهو النبی و امثال‌ذلک و مطالبی که شیخ صدوق بیان کردند [حل می‌شود]. البته که اینها خلاف و اشتباه است چون آن بندگان خدا که فلسفه نخواندند لذا اطلاع بر این مسائل ندارند. روایاتی که از امام صادق هست آن روایاتی که حکایت از علم تام و کامل امام علیه‌السلام می‌کند که هیچ چیزی از امام مخفی نیست. روایاتی که مربوط به بداء آمده است روایاتی که مربوط به اینها آمده است که گاهی اوقات در اختیار ما است، بخواهیم می‌دانیم نخواهیم [نمی‌دانیم] و... تمام این مطالب حل می‌شود.

تلمیذ: پس این حدیث که پیغمبر إن‌شاءالله نگفت و وحی قطع شد[1] روایتش جعلی است؟

اختلاف حالات پیامبر

استاد: نه نه، ﴿وَلَا تَقُولَنَّ لِشَاْیۡءٍ إِنِّی فَاعِلٌ ذَٰلِکَ غَدًا﴾[2] پس معلوم است که نگفته است دیگر.

تلمیذ: یعنی سهو کردند و توجه نداشتند؟

استاد: نه‌اینکه سهو نکند، حالت رسول خدا [این‌طور بود]، اینها همه حالات تربیتی است که برای انسان پیدا می‌شود.

تلمیذ: با عقل جور درنمی‌آید.

استاد: این مسئله را باید درنظر بگیریم که حالات پیغمبر در موارد مختلف، مختلف بوده است. حالات پیغمبر در ابتدای بعثت از نقطه‌نظر پختگی و بقاء با حالاتشان در اواخر بعثت خیلی تفاوت داشته است.

---

[1] . دیوان ابن‌فارض، ص ۷۳. امام شناسی، ج ۵، ص ۱۰۲:
«و من اگرچه پسر آدم هستم از جهت صورت، ولیکن در من معنا و حقیقتی است که گواهی می‌دهد که پدر او می‌باشم!»

[2] . من لایحضره الفقیه، ج ۳، ص ۳۶۲؛ بحار الأنوار، ج ۱۰۱، ص ۲۳۰.

همین‌طور راجع به امیرالمؤمنین. این‌طور نیست یک بعثت اتفاق افتاد و همه چیز دیگر تمام شد و دیگر هیچ رشدی نیست، دیگر هیچ مسئله‌ای نیست، دیگر هیچ کمالی در این قضیه نیست! همین اطوار پیغمبر و سیر پیغمبر در عالم نفوس خود همین مراتب کمالیهٔ پیغمبر بوده است لعلّ اینکه پیغمبر بنا بر یک امر عادی ـ حالا حتماً لازم نیست که چیز باشد ـ که جبرائیل می‌آید و هر روز مطالبی می‌آورد، بر این مسئله رسول خدا مطلبی را بیان کرده است. حالا آیا این برای تنبیه امت است که چنین قضیه‌ای باید اتفاق بیفتد تا خدا امت را تنبیه کند که اگر این مسئله اتفاق نمی‌افتاد این آیه از کجا می‌آمد؟! چطور الآن این آیه برای ما درس بود؟! ﴿وَلَا تَقُولَنَّ لِشَاْیۡءٍ إِنِّی فَاعِلٞ ذَٰلِکَ غَدًا إِلَّآ أَن یَشَآءَ ٱللَّهُ﴾ اصلاً دیگر مورد نداشت.

تلمیذ: بعد از آن [قضیه] آیه نازل شد؟

استاد: بله، بعد از آن آیه آمد، چهل روز وحی قطع شد.

تلمیذ: علمشان به این آیه قبلاً بود.

استاد: کدام؟

تلمیذ: قرآن یک بار دفعتاً نازل شد، یک بار بعد به‌تدریج ...

استاد: اینکه قرآن دفعتاً نازل شده است چه زمانی بوده است؟ از اول بعثت یک‌دفعه این آیه آمده است یا نه در مدینه این مسئله به‌نحو دفعی بوده است؟!

تلمیذ: اول وحی تا آخر وحی فرق دارد؟!

استاد: تفاوت دارد، بله خیلی فرق دارد. صحبت در تحقق این معانی در نفس هست، دوتاست. یک وقتی یک معنایی در قلب می‌آید به‌نحوی‌که اگر انسان بخواهد به قلب رجوع کند که همان معنای **«إذا شاووا أن یَعلموا عُلموا»**است، نسبت به این مطالب می‌تواند اشراف پیدا کند ولو اینکه هنوز به صورت ظاهر نیامده است، کاملاً مانند قرائت امیرالمؤمنین سورهٔ مؤمنون را ﴿قَدۡ أَفۡلَحَ ٱلۡمُؤۡمِنُونَ﴾[1] که وقتی امیرالمؤمنین خواندند هنوز بر پیغمبر نیامده بود پس معلوم می‌شود این قرآن در قلب امیرالمؤمنین بوده است، شیرخوار است ولی قرآن در قلبش بوده است.

اما آیا این قرآن به تمام معنا در نفس امیرالمؤمنین متحقق شده است و ثابت شده است و با این معانی بقاء پیدا کرده است یا نه؟ این حقایق بوده است و بعد در عالم بقاء باید این حقایق باهم وحدت پیدا کند. این [مطلب] معنای مراقبه و تهذیب و سلوک می‌شود مثل این که دفتری بدهند و بگویند: تمام مطالب شما اینجاست، حالا باید یکی‌یکی به اینها عمل کنی. این [شخص] می‌داند چنین مطالبی هست ولی در الآن و این

---

۱. الکافی، ج ۱، ص ۲۵۸.

لحظه با تک‌تک اینها اتحاد پیدا نکرده است. اگر اتحاد برقرار کند دیگر سلوک معنا ندارد، تربیت معنا ندارد.

شما در احوالات امیرالمؤمنین بین جوانی و پنجاه‌سالگی فرقی نمی‌بینید؟! در نمازش فرق نمی‌بینید؟! چرا، همهٔ اینها فرق داشته است. آن وقتی که تیر را از پای امیرالمؤمنین می‌کشیدند و نمی‌فهمید وقتی است که هنوز امام نشده بود! در وقتی که امام شد شاید اگر تیر را می‌کشیدند از درد غش می‌کرد و می‌افتاد! آیا حالات آن موقع بالاتر بوده است؟ نه، حالا بالاتر است. آن موقع در فناء بوده است و حالا در بقاء است و لازمهٔ فناء عدم التفات است.

کیفیت حالات انسان در فناء و بقاء

حالا برای او نه، برای خیلی‌ها این اتفاق می‌افتد. بنده در این مسئله خیلی هم شواهد دارم که برای خیلی از اولیاء نفس این قضیه اتفاق افتاده است و اینها در فناء بودند ولی در بقاء یک سوزن می‌زدی دادشان بالا می‌رفت. این‌طور نیست که تمام مسائل [به یک نحو باشد]. حالت بقاء یعنی حالت اتحاد انسان با تمام مراتب اسماء و صفات. آن‌وقت در این حالت است که امر و نهی هست؛ این کار را بکن و آن کار را نکن و امثال‌ذلک. پیغمبر از نقطه‌نظر بقاء در آن موقع شاید از باب عادی که حالا فردا جبرائیل می‌آید و می‌گوید، شاید پیغمبر [به آنها] گفته است که شما صبر کنید فردا اطلاع می‌دهم.

علت قطع شدن وحی بر پیغمبر صلّی الله علیه و آله و سلّم به مدت چهل روز

اینکه رسول خدا گفته است که صبر کنید فردا اطلاع می‌دهم ـ البته ما در آن مقام نیستیم و صحبت کردن ما غلط است یعنی این یک مسئلهٔ حال است. ما بخواهیم راجع به این مسئله توجیه کنیم [نمی‌توانیم بگوییم] و این مطلب را باید امام زمان توجیه کند و او باید بگوید که این حالت در آن موقع چه بوده است ـ اما من به عقل ناقص خودم اگر بخواهم توجیه کنم فقط این توجیه می‌ماند که این جنبهٔ بقاء حالتی برای پیغمبر بوده است که یک حالت عادی بود و این‌طور نیست که فرض کنید خطا و اشتباهی کرده است بلکه حالتی بوده است که براساس این حالت باید تربیتی انجام شود، آن تربیت [به‌نحوی بوده است که] پیغمبر واسطه بوده است که خدا گوش پیغمبر را بگیرد تا امت تنبیه شوند، از این مسائل می‌شد دیگر که خدا پیغمبر را خطاب می‌کرد تا مردم به این مسائل برسند. این‌هم چنین حالی بوده است که اصلاً جریانی پیش آمده است که خدا با آن جریان یک مسئلهٔ اخلاقی و توحیدی و اعتقادی را بیان کند. چرا ما مطالب را به پیغمبر نسبت دهیم و ایراد را به پیغمبر بگیریم؟ یک جریان تربیتی بوده است که خدا روی پیغمبر انجام داده است بعد هم چهل روز وحی قطع شد، این یک جریان تربیتی است نه‌اینکه به پیغمبر نقصی وارد بشود. پیغمبر در مقام عبودیت کسی نیست تااینکه

چه کند یا چه نکند، شاید آن موقع خدا از یاد پیغمبر برده است. چه ایرادی دارد؟! به خدا ایراد بگیرید! چون نفس سلیم و عقل رسول‌الله در مقام اطاعت خودش تام است منتها این مطالب می‌آید تااینکه هم برای او و هم غیر او مطالب یکی‌یکی روشن شود.

تلمیذ: [آیا] می‌شود تشبیه کرد به جریان جنگ احد، پیغمبر و امیرالمؤمنین؟ که وقتی پیغمبر نگاه کرد دید که همه رفتند و فقط امیرالمؤمنین ماند، حضرت رو کردند [به امیرالمؤمنین که] یا علی تو هم برو.[1]

استاد: بله بله.

تلمیذ: مقام عزت پیغمبر حتی علی را هم [باقی نمی‌گذارد]. مقام عزت پروردگار پیغمبر را هم برای مسائل تربیتی [باقی نمی‌گذارد].

استاد: بله، هردو مسئله هست دیگر یا مثل امام حسین علیه‌السلام در شب عاشورا که به حضرت اباالفضل هم گفتند که شما هم برو، آن [مسئله] هم همان است.[2] منتها حلوای تن‌تنانی تا نخوری ندانی![3] با گفتن اینها درست نمی‌شود. اینها را باید که خودشان بیایند و به قول آقا بِکِشند.

تلمیذ: بنده خدایی می‌گفت خواب دید که در خواب حس کرده است چهل سال پیش آقای بهجت به من گفت که من بودم که به ماه می‌گویم: نورانی شو بعد ماه نورانی شد، حال بنده با همین زمانش کار دارم که این نشانهٔ چیست؟

استاد: نمی‌دانم، حالا شما به‌اجمال مطلبی را نقل کردید.

تلمیذ: نه، طرف می‌گوید که من ۲۵ سال بیشتر سن ندارم اما در آنجا حس می‌کردم که در چهل سال پیش حضور دارم.

استاد: بله همهٔ اینها در این است که سیر عادی و جسمانی ما از وقتی است که از مادر متولد می‌شویم اما در اینکه ما در عالم مثال بودیم و مثال هم مشمول زمان نیست و عالم، عالم ثابتات است که حرفی نیست. وجود مثالی ما که در عالم مثال بوده است، حالا وجود ظاهری نه [این‌طور نیست]. اینکه می‌گوید: در چهل سال پیش یعنی در چهل سال مثالی یعنی قبل در عالم مثال.

تلمیذ: در خواب هم به آقای بهجت اظهار بهت می‌کنند که مرا به چهل سال پیش بردید، می‌گویند که آقا چنین تعجبی هم ندارد!

استاد: بله در خواب بود، مثال بوده است، مثال که ایراد ندارد.

---

[1] . الإرشاد، ج ۱، ص ۸۵؛ بحار الأنوار، ج ۲۰ ص ۸۵؛ امام شناسی، ج ۱۳، ص ۴۴، با قدری اختلاف.

[2] . تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۴۱۸؛ الفتوح، ابن اعثم، ج ۵، ص ۹۵.

۳. امثال و حکم (دهخدا)، ج ۲، ص ۷۰۲.

تلمیذ: پس چرا علامه طباطبایی در خودنوشته‌هایشان دارند که من در سال فلان به‌وجود آمدم، نمی‌گوید که به دنیا آمدم. حاکی از این نیست که حضور سابقی نداشتند؟

استاد: نه نظر ایشان هم این نیست و غیر از این است. ایشان در مثال قائل به همین ثابتات هستند. حالا آن عبارت به‌وجود آمدم را نمی‌دانم چیست.

أللهم صلّ علی محمّد و آل محمّد